KAYNAK: Külliyât-i Sa’dî, nşr. M. Ali Furûgî, İntişârât-i Kitâb-i Âbân, Çâp-i Heştom, 1388 ş., s. 249

**بوستان ، باب پنجم در رضا**

شبی کردی از درد پهلو نخفت طبیبی در آن ناحیت بود و گفت

ازین دست کو برگ رز میخورد عجب دارم ار شب بپایان برد

که در سینه پیکان تیر تتار به از ثقل مأکول ناسازگار

گر افتد بیک لقمه در روده پیچ همه عمر نادان بر آید بهیچ

قضا را طبیب اندر آن شب بمرد چهل سال ازین رفت و زندست کرد

֎ ֎

یکی روستایی سقط شد خرش علم کرد بر تاک بستان سرش

جهاندیده پیری برو برگذشت چنین گفت خندان بناطور دشت

مپندار جان پدر کاین حمار کند دفع چشم بد از کشتزار

که این دفع چوب از سر و گوش خویش نمیکرد تا ناتوان مرد و ریش

چه داند طبیب از کسی رنج برد که بیچاره خواهد خود از رنج مرد

֎ ֎

شنیدم که دیناری از مفلسی بیفتاد و مسکین بجستش بسی

بآخر سر نا امیدی بتافت یکی دیگرش نا طلب کرده یافت

به بدبختی و نیکبختی قلم بگردید و ما همچنان در شکم

نه روزی بسر پنجگی می خورند که سرپنجگان تنگ روزی ترند

بسا چاره دانا بسختی بمرد که بیچاره گوی سلامت ببرد